

مستوره و سرپاتک: دو نکته درباره تعلیقات الهی نامه

تصحیح شفیع کدکنی

۲۸۹-۲۹۵

چکیده: این نوشته مشتمل است بر دو یادداشت درباره دو کلمه در الهی نامه عطار نیشابوری. یکی درباره مستوره و دیگری درباره سرپاتک. در یادداشت اول نویسنده کوشیده است، ضمن نقد نظر شارح الهی نامه، اصل کلمه مستوره یا مسطوره فارسی را به دست آورد، و در یادداشت دوم اطلاعاتی اندک بر آنچه در تعلیقات درباره نام سرپاتک آمده اضافه شده و بعضی سهوهای شارح نیز اصلاح شده است.

کلیدواژه: الهی نامه عطار، داستانهای هندی، ریشه‌شناسی، مستوره/مسطوره، سرپاتک.

Masturah and Sarpatk: Two points about the Annotations on Ilāhi Nāmih

Sayed Ahmad Reza Qaim Maqami

Abstract: This article contains two notes about two words in Attar Neyshabouri's Ilāhi Nāmih. One about Mastura and the other about Sarpatk. In the first note, the author after rejecting the commentators' view, has tried to obtain the origin of the Persian word for Masturah, in the second note, little information has been added to what is mentioned in the commentary on the meaning of Sarpatk, and some inaccuracies in the annotation have been corrected.

Keywords: Attar Ilāhi Nāmih, Indian Stories, Etymology, Mastura Sarpatk.

(مستوره) و (سرياتك)

ملاحظتان حول تعليقات الإهيات (تصحيح شفيعي كدكي)
السيد أحمد رضا قائم مقامى

الخلاصة: يشتمل هذا المقال على ملاحظتين حول كلمتين وردتا في الهى نامه (إهيات) العطار النيشابوري، إحداهما حول كلمة (مستوره) والأخرى حول كلمة (سرياتك). في الملاحظة الأولى يسعى الكاتب . ضمن نقده لشارح الإهيات . للوصول إلى أصل كلمة مستوره . أو مسطوره . الفارسية . وفي الملاحظة الثانية يضيف الكاتب قليلاً من المعلومات الإضافية على تلك التي ذكرها المعلق حول كلمة (سرياتك)، مع قيامه أيضاً بإصلاح بعض اشتباهات الشارح. المفردات الأساسية: الهى نامه عطار (= إهيات العطار)، القصص الهندية، المجدور، مستوره / مسطوره، سرياتك.

۱. مستوره

مستوره لااقل دو بار در الهی نامه به کار رفته است؛ یک بار صریحاً به معنی زن درستکار و عقیف و پوشیده و دوم را مصحح و شارح متن به معنی نمونه دانسته، یعنی اندکی از کالا و جنسی که می‌برند یا می‌بینند و مقداری از آن را مصرف می‌کنند تا اگر پسند افتاد، بیش تر بخزند:

همه عالم جمال اندر جمال است	ولیکن کور می‌گوید محال است
اگر بیننده این راه گردی	ز بینایی خویش آگاه گردی
دلت گر پاک از این زندان برآید	ز هر جزویت صد بستان برآید
کند هر ذره خاکِ شوره تو	مه و خورشید را مستوره تو

در تعلیقات آمده است^۱:

مستوره: نمونه، مشابه. در خراسان هنوز مستوره را به معنی نمونه به کار می‌برند. اندکی از کالا را نشان می‌دهند و می‌گویند مستوره کالا این است. ظاهراً کلمه فارسی است و ربطی به ماده عربی «ستر» (پوشیدگی) ندارد. در این عبارت بیهقی «و سوی استادم به خط خویش مستوره‌ای نبشته بود و سخن سخت گشاده بگفته» (تاریخ بیهقی، ۵۰۶) ظاهراً به همین مفهوم مرتبط است و اینکه از قدیم کاتبان تاریخ بیهقی آن را به دو صورت مسطوره / مستوره ضبط کرده‌اند دلیل این است که کلمه فارسی است و ربطی به عربی ندارد.

اینکه کاتبان تاریخ بیهقی کلمه را به دو املا نوشته‌اند دلیل است بر اینکه مانند شارح الهی نامه و نویسندۀ این سطور معنی درست این کلمه را در این عبارت در نمی‌یافته‌اند. مستوره در این عبارت، اگر غلط نباشد، ظاهراً نامۀ پوشیده یا ملطفه مانند یا ملفوفه مانند است و با کلمه «گشاده» در همین عبارت گویا تضادی دارد. در هر حال، این معنی «نمونۀ کالا» را اگر در این هر دو عبارت عطار و بیهقی بگذاریم، هیچ معنایی از آنها بیرون نخواهد آمد و بنابراین رأی شارح را باید کنار گذاشت. در بیت عطار، مستوره یعنی «پوشیده» و شاید به زن پوشیده نیز ایهام داشته باشد.

اما مستوره یا مسطوره، که در نواحی دیگر ایران نیز به همان معنی نمونۀ کالا کاربرد دارد و در گذشته بیشتر کاربرد داشته و نویسندۀ این سطور بارها خود آن را شنیده و به کار برده، کلمه‌ای کهنه نیست و ظاهراً عمر استعمال آن در زبان فارسی به دو قرن نمی‌رسد. گفته‌اند:^۲ «در حقیقت، اصل کلمه مسطوره، به موجب تحقیق آقای هوشنگ اعلم، واژه موسِتر (Muster) آلمانی است که دقیقاً به همین

۱. شفیع کدکنی، تعلیقات بر الهی نامه عطار نیشابوری، تهران، سخن، ۱۳۸۷، ص ۵۴۲.

۲. ابوالحسن نجفی، غلط نویسیم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸ (چاپ نهم)، ص ۳۴۹.

معنای "نمونه کالا" است. معلوم نویسنده حاضر نشد که این تحقیق مکتوب بوده یا شفاهاً به نویسنده غلط ننویسیم رسیده است. در هر حال، از جست و جو و پرس و جو چیزی به دست نیامد. گرچه این رأی ممکن است غلط نباشد، ولی چون لغات آلمانی در فارسی اندک شمار است و رابطه تجاری و غیر تجاری ما با آلمانی‌ها چندان زیاد نبوده، گویا بتوان راه بهتری برای ورود این کلمه به زبان فارسی پیدا کرد. این راه به نظر نویسنده عثمانی است و اصل این کلمه ایتالیایی است، چنانکه اصل Muster آلمانی نیز ایتالیایی است.

در چند فرهنگ ترکی عثمانی این کلمه به معنی مورد بحث ما به املائی موستره و موستره ضبط است، از جمله در فرهنگ انگلیسی به ترکی و ترکی به انگلیسی ردهاوس و در فرهنگ لهجه عثمانی احمد و فیک پاشا.^۳ در این هر سه فرهنگ به اصل ایتالیایی این کلمه نیز، که mostra باشد، اشاره شده است. با توجه به ملاحظه‌ای که در سطرهای پیشین آمد، احتمال باید داد که این کلمه به همین واسطه عثمانی از زبان ایتالیایی وارد فارسی شده و در قالب مفعول عربی ریخته شده تا آشناتر و مأنوس تر باشد.

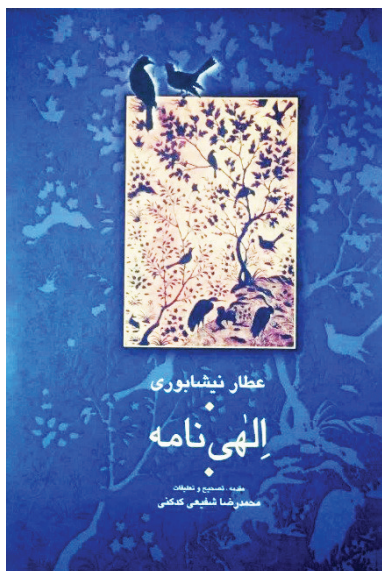
اما Muster آلمانی نیز، چنانکه اشاره شد، خود از اصل mostra ایتالیایی گرفته شده و از قرن پانزدهم میلادی در آن زبان تداول پیدا کرده است. این کلمه ایتالیایی، که خود در اصل به معنی «نشانه» و «ظاہر بیرونی» و مجازاً به معنی «نمونه کالا» است، خود مشتق است از اصل لاتینی. در لاتینی فعل mōnstrāre به معنی «نشان دادن، نمودن، آشکار کردن» است.^۴

چون سخن به مباحث ریشه‌شناسی کشید، بد نیست که از بعضی مشتقات جالب توجه این فعل لاتینی و بعضی هم‌ریشه‌های آن نیز یاد کنیم. mōnstrāre، که معنی آن گذشت، خود از یک فعل moneō مشتق است به معنی «یادآوری» و «گفتن» و از این جاست که monētrix و monitor در آن زبان معنی «مشاور و اندرزگر» گرفته است. commonēre به معنی «یادآوری کردن»، promonēre به معنی «هشدار دادن» و demōnstrāre به معنی «اشاره کردن، وصف کردن» از دیگر مشتقات این فعل است (خوانندگان خود به آسانی مشتقات این افعال در زبان‌های امروزی اروپایی را به یاد می‌آورند و ضرورتی به تکرار آنها در اینجا نیست). از دیگر مشتقات جالب این فعل mōnstrum است به معنی «نشانه، پدیده و اعجوبه، موجود عجیب‌الخلقه». پس monster در زبان انگلیسی، که خود از زبان فرانسوی اقتباس شده و معنی آن در اصل هر انسان یا جانور عجیب‌الخلقه است، یعنی موجودی که

3. J. Redhouse, *A Lexicon, English and Turkish*, Constantinople, 1884, svv.; Id. *A Turkish and English Lexicon*, Constantinople, 1890, svv.

احمد و فیک پاشا، لهجه عثمانی، استانبول، دار الطباعة العامرة، ذیل لغت. از دوست ارجمند، آقای میرسالار رضوی، که دریافتن چندین فرهنگ ترکی عثمانی و یافتن این کلمات در آنها به بنده یاری رساند، بسیار سپاسگزار است.

4. Cf. F. Kluge, *Etymologisches Wörterbuch der Deutschen Sprache*, Berlin, 1975 (17. Auflage), S. 496.



از همان آغاز زادن چیزی عجیب در خود دارد، نیز با لغات مورد بحث ما هم‌ریشه است. تحول معنایی این لغت ظاهراً از آنجاست که *mōnstrum* لاتینی معنی «بداختری و طالع بد» نیز داشته یا از آنجا که هر نشانه بد یا نشانه خاص یا بدقوارگی را نیز *mōnstrum* می‌گفته‌اند، و از این طریق مجازاً موجودات بدقواره و ترسناک را به چنین نامی خوانده‌اند. در لاتینی، *monēre* صورت سببی از ریشه **men* هندی و اروپایی به معنی «اندیشیدن» است که می‌دانیم مشتقات نسبتاً بسیاری در زبان‌های ایرانی نیز دارد. از آن میان، در اینجا تنها به ماده سببی *mānaya* - در زبان اوستایی اشاره می‌کنیم که مانند و مانستن فارسی نیز مشتق از آن است. مانند و مانستن، برخلاف تصور بعضی، ریشه‌ای جدا از آنچه گفته شد ندارد و قابل مقایسه است با انگار که خود فعل امر است از انگاشتن و به عنوان ادات تشبیه نیز به کار می‌رود و آن نیز از یک ریشه *kar* به معنی «اندیشیدن» است (درباره ریشه انگاشتن نیز گاه سخنان دیگری گفته‌اند که ظاهراً شایسته اعتنا نیستند). به عبارت دیگر، تحول معنایی از «صورت ذهنی» به خیال و تشبیه طبیعی‌ترین تحول معنایی است.^۵

۲. سرپاتک

در الهی نامه داستانی است درباره کودکی باهوش در هند که به حیله، یعنی با گنگ فرامودن خود، به نزد حکیمی راه می‌یابد که «ره باز می‌ندهد کسی را» و از فنون پزشکی او آگاه می‌شود و برپاره‌ای رازهای او واقف می‌گردد. از قضا روزی حکیم می‌خواسته شاهزاده‌ای را درمان کند که خرچنگی در مغز سرش فرو رفته بوده (تصوری که از بیماری سرطان داشته‌اند) و حکیم از بیرون آوردن آن خرچنگ عاجز شده بوده و پسرک از بالای بلندی فریاد می‌زند که پشت خرچنگ را داغ کن تا مغز را رها کند و بیشتر در آن فرو نرود، و حکیم که می‌بیند کودک کنگ نیست همان جا از غصه جان می‌سپارد، الهی آخر القصه (صص ۱۶۵-۱۶۸ متن).

در تعلیقات (صص ۵۳۷-۵۳۹) مطالبی مفید درباره این کودک، که بنا بر داستان شاه نامش را سرپاتک^۶ نهاده، و درباره سرپاتک به طور کلی آمده است؛ از جمله آنکه سرپاتک را سنایی در یک غزل خود به نحوی به کار برده که معلوم می‌شود چون بقراط و بوعلی مثل طبیعی بوده است و «سروانک»

۵. درباره این کلمات لاتینی و بعضی کلمات دیگر و هم‌ریشه بودن آنها با *mānaya* اوستایی، نک.

M. de Vaan, *Etymological Dictionary of Latin and the Other Italic Languages*, Brill, 2008, p. 387.

۶. از این مصراع ظاهراً برمی‌آید که تلفظ این نام سرپاتک بوده است: «چو سرپاتک ز سر تا پای او دید».

که در قصیده لغز قلم امیر معزی آمده تصحیف سرواتک است.^۷ دیگر مطلبی است که از الاصابه ابن حجر عسقلانی نقل شده که این سرپاتک، پادشاه هند، چند قرن عمر کرده بوده و مدعی بوده که پیامبر او را به اسلام دعوت کرده و او پذیرفته بوده و دو بار نیز پیامبر را در مکه و مدینه زیارت کرده بوده است. این مطلبی است که، چنانکه از ارجاع صفحه ۵۳۹ نیز معلوم می شود، علامه قزوینی نیز در حواشی شد الازار از دو منبع دیگر (سبکی و لسان المیزان ابن حجر) آن را نقل کرده است.

به واسطه تحقیقات ایگناتس گلدزیهر، یک دو مأخذ به آنچه در تعلیقات آمده می افزاییم. گلدزیهر، در ضمن بحث از احادیثی که مضامین تربیتی داشته اند و قصد از آنها تأدیب و تهذیب اخلاق بوده است، توجه داده که آن سخنگویی ها که در احادیث «حلال و حرام» در کار بوده در اینجا نبوده و حتی بعضی جواز به جعل چنین احادیثی داده بوده اند. یک راه جعل این احادیث (و به طور کلی حدیث)، که احتمالاً از اواخر قرن سوم یا اوایل قرن چهارم هجری به ذهن محدثان یا شیادان از میان محدثان خطور کرده بوده (قدیم ترین شاهدهی که او یافته ابن ابی الدنیاست)، قول به وجود معمرینی است که چند قرن عمر کرده بوده اند، صحابی رسول بوده اند و این سخنان را از حضرت شنیده بوده اند. فایده این راه جدید حل مشکل اسناد و ساختن سلسله سند بوده است. صحنه اصلی ظهور چنین مدعیانی بیشتر هند و نواحی شمال شرقی ایران و جهان اسلام بوده است، معروف ترینشان رتن. یکی از اینان امیری سرپاتک نام است که شرح آن در تعلیقات شد الازار و الهی نامه آمده است. گلدزیهر چند سال بعد، در مقدمه ای که بر تصحیح کتاب معمرین ابوحاتم سجستانی نوشته، مأخذ دیگری نیز به مأخذ خود افزوده است: میزان الاعتدال ذهبی و مقدمه دیونگ بر کتاب انساب قیسرانی.^۸

در جوامع الحکایات عوفی نیز داستانی است درباره طبیعی هندی به نام سرپات که چون آوازه ارسطو را می شنود، راهی یونان می شود و ناشناس مدتی را در خدمت او می گذراند و فنون معالجت او را می آموزد تا آنکه هزارپایی، «که بعضی آن را گوش خزک^۹ خوانند»، در گوش مردی فرومی رود و ارسطو، مانند داستان عطار، تارک سر بیمار را برمی دارد و چون می خواهد جانور را به انبر بیرون آورد، سرپات، که از روزنی به درمان می نگرد، به حکیم می گوید که جوالدوزی را داغ کنند و حکیم آن را بر پشت جانور نهد و جانور را بدان شیوه بردارد. پایان داستان با آنچه در داستان عطار است فرق دارد.^{۱۰}

درباره این مضمون و نظایر آن در داستان های سایر ملل، که هلموت ریتر نیز در دریای جان اشاراتی

۷. از اینجا باید قائل شد به این که تلفظ دیگر این نام سرپاتک (به باء موحده) بوده است که به سرواتک تحول پیدا کرده است.

8. I. Goldziher, *Abhandlungen zur arabischen Philologie*, II, Leiden, 1899, LXXV; Id. *Muslim Studies*, tr. by C. R. Barber and S. M. Stern, London, 1971 [1890], esp. p. 161.

۹. در متن جایبی: گوش خزک.

۱۰. سدیدالدین محمد عوفی، جوامع الحکایات و لواعب الروایات (جزء دوم از قسم اول)، به تصحیح امیربانو مصفا (کریمی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷، صص ۲۳۵-۲۳۶. مقایسه شود با:

H. Moayyed, "Review of *The Ilāhī-nāma or Book of God*, by A. Boyle," *Iranian Studies*, 10/3, pp. 211-215.

به آن کرده است، می‌توان تحقیق جداگانه کرد و احتمالاً کرده‌اند، ولی آن بیرون از حدود این نوشته است. با این حال، چون در تعلیقات الهی نامه آنچه از ریتز در این باره نقل شده همراه با یک دو سهو چاپی و غیر چاپی است و رأی ریتز نیز خود خالی از اشکال نیست، اینجا ذکر چند نکته درباره نام سرپاتک شاید بی‌وجهی نباشد. در تعلیقات از ریتز نقل شده است که سرپاتک «برابر است با sir- apataka هندی به معنی حجام یا فارسی- هندی به معنی سر تراش». بیان دقیق‌تر گفته ریتز چنین است: «از sirāpātaka هندی به معنی "حجام" یا لغت مرکب فارسی- هندی به معنی "سرشکاف"». مقصود ریتز این است که سرپاتک ممکن است یک کلمه مرکب باشد که نیم آن فارسی است، یعنی سر، و نیم دیگر آن، یعنی pāṭaka، از ریشه paṭ به معنی «شکافتن». فریتس مایر، در نقدی که بر کتاب دریای جان نوشته، با اشتقاق دوم مخالفت کرده است، زیرا که گرچه ممکن است با مضمون این داستان مناسبتی داشته باشد، ولی ریتز ظاهراً توجه نداشته که سرپاتک یا سرپاتک به عنوان نام از قبل در بین مسلمانان شناخته بوده است (در اینجا مایر به نوشته‌های گلدزیهر رجوع می‌دهد که ذکر آنها گذشت). مایر sirāpātaka را به «حجام» و به تعبیر درست‌تر به «رگ‌زن» تعریف کرده است که به نظر می‌رسد نامی بی‌مناسبت برای شخصیت داستان نباشد. در معنی اخیر از مشورت آلفرد بلوخ برخوردار بوده است.^{۱۲}

در تعلیقات الهی نامه از استاد مجتبایی نیز نظری نقل شده که «اصل کلمه ظاهراً شری پاتکه Śrīpātaka باشد، یعنی کسی که Śrī (شری)، همسر کریشنا، حافظ و نگهبان اوست». (غلط‌های املائی متن اصلاح شد). این نیز نامحتمل نیست.

نکته آخر آنکه در تاریخ سیستان نیز نامی هست که چند بار در صفحات ۱۹۴ تا ۲۰۲ متن تکرار شده و لقب یا شاید نام اصلی حامد بن عمرو از سرداران سیستان است پیش از به قدرت رسیدن یعقوب لیث. چون این نام به چند صورت (چیزی مانند سرناوک و سرپاتک، گاهی با نقطه و گاهی بی نقطه) ضبط شده،^{۱۳} ظاهراً نمی‌توان دریافت که اصل نام چه بوده است، ولی این که این نام اصل هندی داشته باشد در آن نواحی البته هیچ عجب نیست.

11. H. Ritter, *The Ocean of the Soul*, tr. by O'Kane, Brill, 2003, p. 806.

تحریر آلمانی در دسترس نویسنده نیست، ولی اینجا اثری در بحث ندارد.

12. F. Meier, "Rezension: *Das Meer der Seele*, von H. Ritter," Oriens, 1956, 9/2, SS. 330.

در سنسکریت sirā به معنی «رگ» است. معنی جزء دوم پیشتر گذشت.

۱۳. تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، مؤسسه خاور (افست اساطیر)، ۱۳۱۴؛ قس لغت نامه دهخدا، ذیل سرپاتک.

